

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ک. ابراهیم

۲۷ دسمبر ۲۰۱۱

ستایش گران جنبش ها در یک جنبه نگری!

در جهان کنونی ما کم نیستند جنبشهای خود به خودی بزرگ توده ئی که با به میدان کشاندن میلیونها انسان استثمار شده و ستم دیده، آزادیخواه و عدالت پرور و خلق شعارها و عمل کردها و فنون مبارزاتی زیرکانه و جدید و در عین حال انجام فدا کاریهای بی نظیر، چه در تربیت سیاسی توده های خفته در توهمات، چه در نشان دادن ماهیت پوشالی نظامهای سرمایه داری حاکم و چه ترسیم ابتدائی راهی که باید در مبارزه پیمود، نقش ارزنده ای را ایفاء نموده و برخی از این جنبشها نیز با داشتن توهم در مورد حاکمان و در پشت پرچم مبارزاتی عقب مانده، با ضربات سختی روبه رو گشته و با دادن قربانیان فراوانی به خاموشی گرائیده اند.

دفاع از خواسته های مترقی و انقلابی جنبشهای توده ئی و شرکت فعال در آنها و آموختن از این پراتیکهای مشخص توده ها و دامن زدن به شعارهای انقلابی و درست برخاسته از متن این جنبشها و با توجه به سطح هر جنبش، وظیفه ای خدشه ناپذیر است و کلیه نیروهای کمونیست باید در جهت رشدیابی، قدرت گیری و تداوم این جنبشها با تمام وجود تلاش کنند. این به معنای "آموختن از توده ها و آموزش دادن به توده ها" (مائو) در پراتیک مبارزات طبقاتی و توده ئی است.

در عین حال، در جنبشهایی که در نا آگاهی از ماهیت ارتجاعی و سرکوب گر رژیم های حاکم، به امید بذل و بخشش این رژیمها شروع می شوند نیز کمونیستها باید شرکت کنند، خود را از توده ها و حرکت های آنان جدا ننموده و در این حالت وظیفه سخت درآوردن توده ها از توهم، نسبت به حاکمان و نشان دادن ماهیت پلید و سرکوب گر رژیم را در جریان شرکت در فعالیت آنان، داشته و در ارائه شعارهای درستی که مبین خواست حقیقی توده ها باشد دریغ ننمایند.

چنین است برخورد دیالکتیکی و همه جانبه کمونیستها به جنبشهای توده ئی طبقات و اقشار تحت ستم و استثمار. عدم شرکت در این جنبشها از یک سو و یا دنباله روی از آنها دو سیاست و روش چپ و راست روانه ای هستند که در نهایت عدم اعتماد توده ها نسبت به کمونیستها را به دنبال خواهند داشت که نتیجه شان جدائی آنها از توده ها

خواهد شد. کمونیستها به مثابه پیشروان آگاه طبقه کارگر و توده ها، فرقه ای "نخبه" و جدا از توده ها نیستند. پیوند آنها با طبقه کارگر و توده های زحمت کش باید هرچه مستحکم تر گشته و خود را یار و یاور، معلم و شاگرد توده ها بدانند و نه ارباب و فرمان روای توده ها و هر جا که چنین نظرات انحرافی در میان آنها پدید آید، آنها دیگر پیشرو طبقه کارگر و توده ها نبوده و به صف ستم گران آن طبقه در عمل گرایش می یابند و اهمیت رهبری توده ها و جنبشهای توده ئی در جوامع طبقاتی بر پایه چنین مناسباتی معنا می یابد.

تجارب تاریخی مبارزاتی طبقات و افشار تحت ستم در جهان تا به حال نشان داده اند که حتا یک بار در شرایط فقدان رهبری انقلابی آگاه و پیشرو، جنبشهای توده ئی در نابود کردن نظامهای ارتجاعی کهنه و فرسوده و استقرار نظامهای نو و مترقی و پیشرو باموفقیت همراه نبوده اند. انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و انقلابات دموکراتیک معروف به "بهار عرب" نشان دادند که برکناری محمدرضاشاه و حسنی مبارک به معنای استقرار نظم نوین توده ها نبوده و جز جا به جایی در میان طبقات حاکم نتیجه ای به بار نیاورده اند!

اما این واقعیت هزاران بار اثبات شده را امروز افرادی از جنبش چپ ایران که ظاهراً خود را پیشرو هم می دانند، نفی نموده و با القابی که شایسته خود آنان است به نیروهای انقلابی که این حقیقت را بیان می دارند، حمله می کنند. از جمله در "تک برگی" "راه کارگر" ۴۲، ۴ آذر [قوس] ۱۳۹۰ تقی روزه طی مقاله ای تحت عنوان "جنبش وال استریت و برخی کلیشه های چپ" و بدون بیان نقل قولهای "کلیشه ئی" جهت نشان دادن حقانیت ادعای خود، می نویسد:

"البته نگاه های کلیشه ئی - سنتی ونخبه گرای بخشی از چپ ها نیز مشخصات جنبش های نوین را که بارسوبات ذهنی آنها تطابق ندارد بر نمی تابند و آن را جنبشی می دانند که بدون درک اهمیت و تمکین به نقش بی بدیل حزب پیشاهنگ و انقلابی و نقش رهبری و سازمان یابی مبتنی بر اتوریته و سلسله مراتب فرماندهی، ناقص الخلقه محسوب می شوند. آن ها در واقع در حکم پیکربدون سر و یا گله بدون چوپانند که نصیبی جز طعمه گرگ شدن در کمین آن ها نیست. تصور خرد جمعی و "خود رهبری" و سازمان یابی خارج از تعاریف جامعه طبقاتی برای آنها ناممکن است. تقسیم کار نهادی شده بین نخبگان و عوام الناس و اقتباس و الگوبرداری از تاروپود های قوام دهنده جامعه طبقاتی به غریزه ثانوی آنها تبدیل شده است. .. برای آنها تصور ترکیب نوینی از آگاهی و پراتیک که مبتنی بر سلسله مراتب و مناسبات عمودی و رهبری کننده و رهبری شونده نباشد بسی دشوار است و آن را به معنی نفی سازمان یابی تلقی می کنند. سازماندهی در نزد آن ها تنها در اشکال سنتی و بر اساس اطاعت و انقیاد معنا دارد (ولابد از نوع اطاعت آگاهانه اش!) ... وقتی گفته می شود کارگران برای از دست دادن چیزی جز زنجیرهای خود را ندارند، به معنی رهایی از تمامی قید و بندهای جامعه طبقاتی، از مناسبات تولیدی مبتنی بر استثمار تا رهایی از زنجیرهای ایدئولوژیک و تا مناسبات مبتنی بر سلسله مراتب جامعه طبقاتی و قوام دهنده آن است که کارگران با عبور از آن ها قادر به درهم شکستن نظم طبقاتی می شوند. در این رویکرد انقیاد طبقاتی در نظام سرمایه داری و رهایی از آن چندبعدی است: نه فقط توسط مناسبات کارمزدی و استثمار اقتصادی نیروی کار، بلکه هم چنین توسط ایدئولوژی، گفتمان و نیز ساختارهای هیرارشیک و سلسله مراتبی که هم چون تاروپودی تک تک استثمار شوندگان را در چنبره خود اسیر و منقاد ساخته است. و لاجرم مبارزه برای خروج از مدار سرمایه داری مستلزم مبارزه در همه عرصه های فوق است. ...

از نظر عملی نیز تعیین سر و رهبر و این که کدام حزب و فرقه شایستگی آن را دارد به معنی گشودن جنگ هفتاد و دو ملت (فرقه) و آغاز تجزیه های متوالی است که چپ سنتی دقیقاً به همان دلیل پژمرده و زمین گیر و سترون شده

است. بنابراین تلاش در آن سمت و سو حاصلی جز تزریق سترونی و اشاعه تشنت ندارد. آگاهی مشخص و واقعی چیزی نیست که از بیرون جنبش به آن تزریق شود. آگاهی از پراتیک اجتماعی و درحین تغییر جهان و بناکردن جهانی دیگر، تغییر هم خود سوژه ها و هم جهان و شرایط حاکم بر آنها به دست می آید. از این رو برای دست یابی به آن چاره ای جز خیره شدن به تجربه زنده و به کارگیری خردجمعی ناظر بر این پراتیک نیست. البته بهره گیری از همه تجربیات گذشته و همه پتانسیل ها در بستر غنا بخشیدن به هویت این نوع جنبشها جای پراهمیت خود را دارد و هر کس و جریانی می تواند در این راستا به سهم خود بکوشد". (پایان نقل قول)

این نقل قول طولانی را بدان جهت آوردیم تا زوایای مختلف دیدگاههای روزبه را نشان دهیم. **اولا** در جامعه طبقاتی می توان تا حدی به تقلید از وضعیت حاکم بر جامعه بدون طبقه - آن هم به طور ذهنی - پرداخت. ولی تصور این که طبقه کارگر که خود محصولی است از جامعه طبقاتی سرمایه داری بتواند اول خود را از مناسبات حاکم بر آن در کلیه عرصه ها رها سازد تا جامعه ایده آل خود را بسازد، حرف مفتی است. مگر نه این است که سرمایه داران هم اکنون نه تنها مناسبات جامعه سرمایه داری را قبول دارند، بلکه برای ماندن در قدرت و یا صرفا به اساس اعتقاد و سنت، بسیاری از روابط مردود جوامع ماقبل سرمایه داری را قبول داشته و به اجراء درمی آورند. آیا کارگران از مناسبات عقب مانده ای نظیر مذهب و مردسالاری رها یافته اند. آیا نقش کارگران پیشرو و کمونیست که به نادرستی این مناسبات ایمان داشته و برای از بین بردن آنها مبارزه می کنند، این مزیت را ندارد که به هم طبقه ای های خود بیاموزند که این مناسبات نادرستند؟

پس شرکت در جنبشی با خواسته های مشخص بدون تردید حامل آموزشهایی هست که ضرورتا در گذشته تکرار نشده و فرمولبندی هم نشده اند و اعم از کمونیستها و توده های شرکت کننده در آن جنبش باید از آن بیاموزند. کمونیسم علمی این را با صراحت تمام ۱۶۰ سال است گفته و اتفاقا در "چپ سنتی" اگر منظور کمونیستها در احزاب مختلف کمونیستی در گذشته باشد، آن را در حد درک خود به اجراء در آورده اند و هر جا هم که نتوانسته اند چنین عمل کنند، از هم پاشیدگی به استقبال آنها آمده است.

لذا بیان این که کارگران از هم اکنون برای آینده تابناکشان باید با مناسبات گذشته خط کشی کنند، ایده آلیسم محضی است که ناشدنی است و هیچ نمونه ای راهم روزبه نمی تواند نشان دهد که کارگران چنین کرده اند تا حداقل ثابت نماید که خود به پراتیک توده ها احترام می گذارد. ستایش یک جانبه روزبه از جنبشهای توده ئی دنباله روی از آنهاست.

دوم برچسب زدن "تمکین به نقش بی بدیل حزب کمونیست... و اتوریته و سلسله مراتب فرماندهی، ناقص الخلقه است" معرف آنارشیسم سرسختانه ای است که با کلماتی نظیر "تمکین" و ضدیت با اتوریته خود را تسکین می دهد. این آنارشیسم سرسخت که از پایگاه اجتماعی خرده بورژوازی برمی خیزد دهها سال است که به عناوین مختلف در صف کمونیستها و جنبش کارگری آگاه ایران سنگ می اندازد و حقایق ابتدائی را نظیر این که در یک کلاس درس بدون اتوریته معلم و انجام وظایفی که وی به حکم وظیفه اش برای دانش آموزان معین می کند، و بدون اطاعت دانش آموزان از آن، درسی فراگرفته نخواهد شد. در یک کارگاه بدون انجام کاری که وظیفه هر کارگری در تولید کالائی است و بدون توجه به دستورات استادکار، تولیدی صورت نخواهد گرفت و یا "ناقص الخلقه" خواهد شد. در یک ارتش و یا گروه پارتیزانی کوچک، بدون هماهنگی سربازان و درجه داران در انجام نقشه عملیاتی و بدون این که هر فردی مسئولیت خود را به بهترین وجهی باید انجام دهد، شکست سختی در انتظار آنان

خواهد بود. حال چرا چنین روشی "ناقص الخلقه" است، آقای روزبه براساس دید آنارشیستی اش باید جواب دهد که این روش ناقص الخلقه است یا دیدگاه معلول و معیوب وی؟!

سوم اطاعت آگاهانه از دستور رهبری "انقیاد" نیست. بلکه با تشخیص فرد اطاعت کننده از ضرورت انجام آن دستور، صورت می گیرد. استفاده کردن از کلماتی نظیر "انقیاد" نشان دهنده نفرت روزبه از انجام دستور حزبی است که عمیق ترین شکل فردگرایی وی را آشکار می کند. "انقیاد" اطاعتی اجباری است و نه اطاعتی اختیاری و از روی کمال میل! آوردن این گونه لغات در بیان مناسبات حزبی نشان می دهد که روزبه از روزنه تنگ دیدگاه فئودالی و سرمایه داری مناسبات حزبی کمونیستی را بررسی کرده و این مناسبات را در کمال بی خردی مناسباتی دیکتاتور منشیانه می نامد. چنین دیدگاهی هیچ ربطی به مناسبات رفیقانه کمونیستی در احزاب کمونیستی ندارد. اشکالات درون جنبش چپ ایران در رابطه با روابط درون سازمانی را نمی توان پای حساب روابط کمونیستی گذاشت و دقیقاً به دلیل فقدان این روابط و یا بی گانگی نسبت به این روابط است که در شکل آنارشیستی انفجاری در تشکلهای چپ خود را نمایان ساخته و انحلال طلبی و انشعاب گری پلاتفرمی در این تشکلهای شده است. به علاوه فراموش نکنیم که دهها سال است که در ایران حزب کمونیستی وجود نداشته است و اشکالات سازمانهای چپ را نمی توان پای حزب کمونیست و نفی آن حزب نوشت!

چهارم روزبه سردرگم در جمع و جور کردن استدلالات خود بالاخره مجبور می شود که اقرار کند برای جمع و جور کردن پراتیک یک جنبش نیاز به خرد جمعی هست. بدین ترتیب اقرار می کند که باید افرادی در جنبش باشند که به جمع بندی از این پراتیک پرداخته و مشترکاً حکمی را صادر کنند. پس روزبه جواب این معمای حل نشده برای خودش را باید بدهد که وقتی در یک حزب با مرام مشخص و ستراتیژی و تاکتیکهای معین امکان رسیدن به نظر مشترک از طریق بحث و تبادل نظر تا بدان حد مشکل است که نیاز به اقلیت و اکثریت هست، چه طور در جنبشی با دیدگاههای مختلف شرکت کنندگان می توان به راحتی به خرد جمعی واحد رسید؟

بنابراین مشکل روزبه و کلیه جریاناتی که حاضر نیستند زیر پرچم پرافتخار مرکزیت - دموکراتیک حزب طبقه کارگر گردآمده و از این طریق خرد جمعی را هرچه عمیقتر گردانده و انقلاب پرولتاریائی را رهبری کنند، نتیجه ای جز تفرقه و تشتت ۷۲ ملت عایدشان نشده، در وحدت مبارزاتی طبقه کارگر اخلاص به وجود آورده و از این طریق در روند استوارانه انقلاب کارگری ایران سد ایجاد می کنند و به آرمانهای آنارشیستی و خرده بورژوازی خود و نه به آرمانهای طبقه کارگر خدمت می نمایند!

کمونیستهای راستین ایران راه دشواری در مبارزه با آنارشیسم خرده بوروائی در درون جنبش آگاه کارگری در پیش دارند که جان سخت بوده و به راحتی از صحنه خارج نمی شود، مگر آن که جنبش کارگری آگاه گشته، حزب واحد کمونیست را در ایران ایجاد نموده و با قاطعیت اش در مبارزات جاری، آنارشیستها را به انزوا بکشاند.

- ۲۱ آذر ۱۳۹۰

منتشره در رنجبر ۸۰